

# آب تننی در حوض

سفر زندگی

محمد رضا سنگری



# چه آکنون!

خستگی‌های پیشین را از تن نمی‌شوید؟  
به نظر شما، لبخند قهرمانی پس از  
پیروزی، همه رنجها و سختیهای گذشته را  
پاک نمی‌کند؟

آیا سحرخیزان، از دیدن طلوع خورشید،  
بیش از خواب سحرگاهی لذت نمی‌برند؟  
اصلاً به اصل قصه‌ای که گفتم برگردید:  
برنده کیست؟ پادشاه یا بزرگمهر؟ آیا  
وزیر زیرک و دوراندیش، حتی با غارت  
لباسهایش، برنده نیست؟

پس همه برندگان جهان سحرخیزان‌اند.  
پایان دیرخیزی، سربه زبری است.  
دیرخیزان، خود ستیزان‌اند.

اگر سر آن نداریم که بعدها اشک ریز  
آرزوهای بر باد رفته و فرصتهای از کف  
رفته باشیم، هم «آکنون» برخیزیم و کاری  
بکنیم.

حق با سهراب سپهری است که می‌گوید:  
زندگی آب تنی در حوضچه «آکنون»  
است.

با «آکنون» چگونه‌اید؟  
همین «آکنون» را دریاب.  
همه گذشته‌هایی که اندوهشان را می  
خوریم، «آکنون»‌های پرپر شده دیروزند.  
«آکنون» را دریابیم. مراقبت از «آکنون»  
همان سحرخیزی است.  
پس سحرخیز باش تا کامروا باشی.

دیر از خواب بلند شدن، کمی دیر از خانه  
خارج شدن، کمی دیر مطالعه کردن، کمی  
نماز را به تأخیر انداختن، کمی دیر تصمیم  
گرفتن و... چه نتایجی داشته است؟

گاه «کمی دیر»، کمی نیست، تغییر  
سرنوشت است؛ از دست دادن فرصت و  
موقعیتی جبران‌ناپذیر است.

گاه کمتر از یک ثانیه تأخیر، قهرمانی را  
از کسب مدال باز می‌دارد. گاه یک دقیقه  
غفلت یک تیم، شکست را بر آن‌ها تحمیل  
می‌کند. تا حالا چند بازی بزرگ دیده‌اید که  
شکست یک تیم محصول چند ثانیه غفلت  
بوده است؟

قیمت چند ثانیه، گاه به بهای از کف  
رفتن همه اندوخته‌هاست. همه ثانیه‌ها  
مساوی نیستند. کسی که تمام سال را، یا  
چندین سال را برای موفقیت در المپیک  
تمرین می‌کند، گاه «نتیجه» کارش به  
«ثانیه» حتی کمتر از ثانیه وابسته است!

سحرخیز کامروا، تنها کسی نیست که  
صبحگاهان، شیرینی خواب را پس می‌زند  
و لذت بستر را رها می‌کند. سحرخیز یعنی  
کسی که لحظه تصمیم و عمل، درست و  
بهنگام و سریع دست به کار می‌شود و اجازه  
نمی‌دهد به بهای تأخیر نابه‌جا، عمری تأسف  
و پشیمانی دامن‌گیر زندگی‌اش شود.

به نظر شما، لحظه شیرین موفقیت، همه

پادشاه مغرور ساسانی، همواره از حاضر  
جوابیهای بزرگمهر دل آزرده بود. از  
نکته‌های راستی که بزرگمهر می‌گفت،  
ناراستان تاب نمی‌آوردند.

روزی به سلطان که بامدادان دیر از خواب  
برخاسته بود و رخوت و خمیازه رهاپش  
نمی‌کرد، گفت:

«سحرخیز باش تا کامروا باشی.»

سلطان نیرنگی اندیشید که فردا صبح  
زود، بزرگمهر را که به گرمابه می‌رفت،  
دچار چند گماشته گستاخ کند تا لباسش  
را به سرقت برند.

آن روز بزرگمهر غارت شده دیرتر به دربار  
رسید و شاه خنده‌کنان و ریشخند زنان  
گفت: «ای بزرگمهر، سحرخیزی این‌گونه  
غارت زده و بیچاره‌ات کرده است» و او  
بی‌درنگ و هوشیارانه گفت: «چون دزدان  
سحرخیزتر از من بودند، کامروا تر بودند!»

این نکته ظریف و درس‌آموز را در کنار  
این جمله بگذارید که ظریفی طنزپرداز  
گفته است: «فاصله بین موش و گربه،  
بستگی به زرنگی طرفین دارد!»

کندی موش، مرگ اوست و کندی گربه  
ناکامی و تهیدستی. کافی است موش کمی  
دیرتر بجنبد، حادثه‌ای جبران‌ناپذیر رخ  
خواهد داد.

حالا چند روز گذشته را مرور کن: کمی